



کتاب

تنویر القلوب  
فی لطائف المحبوب

Name

Class

Subject

تنویر القلوب

بازار مولانا  
بازار مولانا

Rs.6/50

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 رَبِّ سِرِّهِ وَالْأَعْوَرِ وَتَمِّمُ بِالْخَيْرِ

الحمد لله الذي نود القلوب الخاشعين بنور وجده وشرح صدور الحارثين بسِرِّهِ وَرَعْنَانِهِ  
 وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مِيقَاتُ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْمَاءِهِ أَجْمَعِينَ **أَمَّا الْجِدَارُ** فيقول العبد  
 الضعيف النخيف المراجع إلى سراجة الله تعالى الكافي الوافي **أَحْمَدُ بْنُ مَبِيعٍ** عالم السمع  
 بِالْخَيْرِ وَالْإِلَهِ ثُمَّ الْخُرَاسَانِيُّ الْغَزَنِيُّ نَوْسُ كَهْ أَزْمَرُهُ دُرَرُ دُرِّهِ فِكْرُ بُوْدَمُ كَهْ كَلَامُ كَلَامِهِ بِأَجَانِهِمْ  
 قَالِي دُرِّ مَلْفُوظَاتٍ مَحْبُوبَةٍ أَعْنَى مَوْلَانَا وَمُرْشِدُنَا حَفِزَتِ خَوَاجَةَ اللَّهِ تَجَشَّسَ تَوَلَّيْتُكَ أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى  
 بِرَسْمَانِهِ وَفِيهِ ضَاهِيَةٌ جَمْعُ كَرْدِهِ مُشْرَدَانِ أَخْرَافُ رُبْدِيهِ الْهَامُ مُشْرِفٌ شَدِيدٌ كَهْ شَرْحُ أَنْ دُرِّ كِتَابِ ثَانِي مَقُولِ  
 أَزِينَ كِتَابِ اسْتَكْرَدَهُ خَوَاصِدُ حَرْكِهِ إِنْ كِتَابِ مَحْفُوفِ مَرَامِي قَلْبِنْدِي عِبَارَاتِ مَلْفُوظَاتِ  
 شَرْيَعِيَّةِ بِطَرِيقِ يَادِ مَرَامِي قَلْبِنْدِي أَزِينَ جِهَتِ دُرِّهِ كِتَابِ أَقْصَارِ حَسْبِ الْمَقْصُودِ كَرْدِيدِهِ  
 وَأَزِينَ مَلْفُوظَاتِ شَرْيَعِيَّةِ مَعَ شَرْحِ وَفَرَاغِ كَثِيرِهِ دُرِّ كِتَابِ ثَانِي لَيْنِي دُرِّ مَقُولِ أَلِيكَ مَسْئَلَةُ كَرْدِهِ  
 خَوَاصِدُ بَرْتَنُوبِ أَعْلُوبِ فِي لَطَائِفِ الْمَحْبُوبِ بِبَسْطِ وَتَحْقِيقِ نَامِ أَنْ شَاءَ اللَّهُ نَوْسُ  
 خَوَاصِدُ شَدِيدِ أَمْدِهِمْ بِرَسْمِ مَقْصُودِ وَاللَّهُ تَعَالَى هُوَ الْمَوْفِقُ إِلَى كُلِّ طَرِيقِ الْحَرَايَةِ وَمَطْلُوبِ الْمَجُودِ  
 رَوْزِي بَدِ نَمَازِ عَمَرِ دُرِّ خَانْدَانِ جَانِبَانِ جَدِّ رَجَدِ خَوَاصِدِ لَيْنِي حَفِزَتِ فَرَاغِ الْأَوَّلِيَّاتِ خَوَاصِدِ جَوَاجِجِ الْكَمَانِ  
 خَوَاصِدِ مُحَمَّدِ سَلِيمَانِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَارِضَاهُ عَنَّا حَسْبِ مَهْمُولِ بِطَرِيقِ مَحْمُودِ جَلُوسِ  
 مِي فَرَمُودَنْدِ وَجَمِيعِ أَصْحَابِ أَزِ دُرِّ وَلِيَّشَانِ وَعُلَمَاءِ حَافِظِ بُوْدَنْدِ - حَفِزَتِ الْيَشَانِ  
 بِرِزْيَانِ مَبَارَكِ رَانْدَنْدِ كَهْ رَوْزِي حَفِزَتِ أَصْحَابِ لَيْنِي فَرَاغِ الْأَوَّلِيَّاتِ مَقْدَسِ سِرِّهِ مِي فَرَمُودَنْدِ  
 كَهْ دُرِّ نَظَرِ نَيْفِي أَثَرِ حَفِزَةِ قَبْلِهِ عَالَمِ مَبَارُوِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ تَأْثِيرِي بُوْدِ كَهْ بِهَرِ كَهْ نَظَرِ مَبَارِكِ

مبارک ایشان می افتاد و آن شخص را از هر دو جهان می ربودند و مست و بهوش میگردانیدند  
 که از هیچ خبرند اثنی چنانچه شخصی ساکن چودهراس به سبب قرضداری بنمود از خانه فراری شده  
 بود که با خبر در خدمت حضرت قبله عالم رضی الله تعالی علیه و قدر دو سه ماه در خدمت نگه داشتند  
 بجان و دل مصروف شده تا که حضرت قبله عالم رضی الله تعالی علیه بر حال و جانفشانی او واقف  
 شدند و آن شخص را مطلع شد که الحال نظر فیض اثر حضرت قبله عالم صاحب بر حال بنده  
 زیاده تر است آخر روزی بخدمت حضرت قبله عالم صاحب رضی الله تعالی علیه عرض نمود که بنده بسبب  
 قرضداری بنمود از خانه فرار شده التماس بخدمت آن قبله عالم رضی الله تعالی علیه آورده ام اگر بر حال  
 علام نظر فرمائید زبیر رحمت حضرت قبله عالم رضی الله تعالی علیه در جواب فرمودند که بخاز برو و ببندی  
 و دفترهای شهوکاران طلبه بگو که من فلوس آورده ام ببندی و دستش را بیاورید که از روی خود خود  
 آن دفترها قرض شما را تمام شهوکاران قرض شده فی الفور بر خاستند و ببندهای خود را حاضر  
 کردند تا فلوس خود از وی بگیرند چون ببندها را واکردند هیچ در و یا نفعی نمی شد هر چند ببندها را  
 زبیر و زبیرا ختمند هیچ سودی نداشت شهوکاران دانستند این سخن خالی از حکمت نیست  
 از وی استفسار نمودند که راست بگو که این چه سبب است که قرض مسروده و رقرمه در بندهای مایان  
 نیست و نابود شد آن شخص تمامی احوال از اول تا آخر از کیفیت خود بد ایشان بیان نمود  
 شهوکاران از شنیدن این سخن متعجب ماندند بعد از آن شخص بایشان گفت که بیشک قرض شما  
 بر بنده است اگر چه از دفترهای شما محو و منسوخ گردیده

مگر ہمارا بندہ اگر بہ قدر کم و بیش حسب المقدور بر من فیصلہ وصلح میکنید و رقبہ مرا آزاد میکنید تا من چہرے بشما دہم کہ من مرد مفلس ہستم زیادہ طاقت ندارم شہو ساراں قبول کردند بعدہ بایشان فیصلہ کردہ باز بہست مہار شریف بخدمت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ حاضر گردیدہ قدمبوس شدہ و کیفیت حال خود بیان نمود باز بطریق سابق در خدمت گلر شریف مصروف شدہ تا کہ روزی درویشان از دفعتی دوی گفتند کہ حفزہ بر حال تو ظاہری شود باید کہ کد ام سبق از حفزہ قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ شروع باید کرد امید کہ کد ام ثمر مفید بحق تو ظہر رخواب رسید از آنکہ او مرد اُمّی بود الف را برداشتنہ بخدمت حفزہ قبلہ عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ و الف یعنی قاعدہ بغدادی پلش حفزہ نہادہ و حفزہ قبلہ عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ با و تابعین فرمود کہ بگو الف او گفت الف بجز دگفتن الف جذب عشق الہی در سہام وجود وی گرفت ہر چند کہ حفرت قبلہ عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ تابعین بوی میفرمودند کہ بگو ب او در جواب بجز الف الف دیگر هیچ نگفت تا آخر از اینجا مانند مجاہدین و مجذوبان مست و مدہوش بر خاسہ و الف الف بر زبان میراند و آنکہ وی ہر لحظہ کلمہ الف الف میگفت مردم آنجائی و براہ الفو مستی کردند و او را الفو میگفتند چنانچہ حالت بروی بحدے متغیر شدہ کہ روزی سگ بچہ را گرفتہ در بغل میگردانید و حال آنکہ او را هیچ خبر نبود کہ سگ بچہ است یا دیگر چیز است و چوں شب شدی ہمراہ اُس سگ بچہ در مسجدی آمد و آنرا در بغل در مسجد میخفتانیدے چنانچہ



این ماجرا خادمان و درویشان بسبح حفرة قبله عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

رسانیدند که الفوسگ بچه را در بغل گرفته شب در مسجد میخپد حضرت  
فرمود که شما کدام بزر بچه آورده بجائی سگ بچه در بغل او دهید و سگ بچه  
را از گرفته بیرون اندازید و درویشان بحکم قبله عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

چنین حکمت بعمل آوردند که بزر بچه بجائی سگ بچه در بغل او داده سگ  
بچه را رانیدند بیرون انداختند و او را پلیج خبر نشد بھمدین محل فرمودند

النفخ الفونام وقتی در شهر بها و لیورفته بود و در آنجا کدام مولوی از متوسلان

حضرت قبله عالم صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ ویرا دید بسیار شکسته مال  
و خسته حال بر حال رحم آورد که این پسر برادر من است و بچه تنگدستی و

شکسته حالی حالش میگذرد مناسب که این را پیش بجاوول خاں برده چیزی

وجه معاش مقررہ کنانیده آید آخر مولوی مذکور بخند متشن آمد گفت اگر مرمنی

شما باشد ما هر دو یکجا بخند متشن نوا بجاوول صاحب رفته چیزی وجه کفان و معیشت

برائے شما مقررہ کنانیده آید تا که گذران شما از نان و پارچه بسهولت گزر د او

در جواب گفت که سگ سگ را جائی سگ نشان میدهند ✖

روزی محبوب اللہ میفرمودند که خلیل الرحمن نام شخصی از ہندوستان اشتهار

فرستاده است و نوشته کہ بیعت حضرت علی احمد صاحب از بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

از پلیج کتابی ثابت نمیشود محبوب مردمان اند کہ در حق جنین اولیاء

ہم اینچنین سخنان لایحی مینویسند و ازین خبر داند کہ مرآة الاسرار

و اخبار الاخبار ناطق است بر ثبوت بیعت حضرت علی احمد صابر صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
از بابا گنجشکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ چنانچه مرآۃ الاسرار منقول است و تکبیر حضرت بابا صاحب  
رضی اللہ تعالیٰ عنہ سند خلافت دہلی بحضرت علی احمد صابر صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
دادند و فرمودند کہ این سند از قطب جمال ہالنسوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہم مہر کنائید  
بدہلی روید چون علی احمد صابر صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدند از انجا رخصت  
شدہ بخدمت حضرت قطب جمال ہالنسوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدند و از ایشان استماع  
مہر کردن نمودند حضرت قطب جمال ہالنسوی سند ری پارہ پارہ نمودند  
حضرت علی احمد صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ از انجا واپس بخدمت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ  
رسید کیفیت پارہ کردن سند عرض نمود حضرت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
از کار وائی قطب جمال صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ ناراض شدہ کیکن فرمودند کہ شما تسلی فرمائید  
شمار اولایت بیران کیر کہ شہر عظیم اشان است خواہم داد آخر الامر ایشانرا بر شہر  
بیران کیر فرستاد و چون در انجا رسیدند و جائے استقامت فرمودند روزے برائے نماز  
جمعہ در مسجد جامع با چند نفر از مریدان تشریف بردند و جائے نشستند مردمان انجا کہ ملازم  
مسجد بودند ایشانرا گفتند کہ شما از اینجا برخیزید کہ این جامعہ فلاح عالم و فلاح بزرگوار  
و فلاح فلاح است از انکہ وی در استغراق بودند جواب نمی گفتند و مریدان حضرت  
ایشانرا یعنی اہل مسجدرا گفتند کہ ما از شما بیشتر نشستہ ایم شما بچہ سبب ما  
را از اینجا میخیزانید و این سخن حق نیست آلہم ہرین تزارع فیما بین انشان  
حضرت را نیز خبر شد فرمودند کہ ما را اجرا میخیزانید اہل مسجد گفتند کہ

که این جائے فلاں و فلان است و ایشان عالم و پیر زاده صاحب جاه  
و عزت اند حضرت در جواب فرمود که از ایشان من مستحق ام از آنکه من پیر ولایت ام  
ایشان گفتند شما چه دلیل **در** این حرفت در غضب آمده گفت دلیل همین است  
که شما همه را بپلاکت خواهم کرد **آخر** الامر حضرت از مسجد بیرون شد و دعاء  
فرخواست همه فی الحال **پلاک** گشتند بلکه اهل همه شهر بپلائے پلاک می شد  
تا آخر مردم جمع شده بخیمت حضرت آمدند و عرض نمودند که تقیر ما عفو فرمائید  
تا که از این بلا نجات یابیم حضرت فرمود که این دعاء بنده بجناب باری تعالی  
قبول رَد نخواهند شد **آخر** الامر تمام شهر برباد شده و بران گردیده تا هنوز ویران است  
و همدریں محل فرمودند که چند بار بادشان دھلی برائے آبادی این شهر سعی و کوشش  
بلیغ نموده مگر صورت نمی بست و همدریں محل فرمودند حال آنکه مزار مبارک حضرت  
احمال بالکل در ویران است مگر بایام عرس مردم و سامان عرس از هر قسم از اطراف  
و جوانب مجدی جمع میشود که احتیاج بهیچ چیزی نباشد و همدریں محل فرمودند  
میگویند که مزار مبارک حضرت را بر شب لنگوران و حشّی که از قسم بوزن اند باد بای  
خویش جاروب داده مان میکنند و همدریں محل فرمودند که صاحب ملاة الاسرار  
مینویسد که بعضی اولیاء را وصف جلال موسی علیه السلام و اسرافیل علیه السلام حاصل میشود  
بنجمله ایشان حضرت علی احمد صابر است که جلال موسی و اسرافیل داشت - **۷**  
روزی دیگر سخن در تعریف اولیاء افتاده بود حضرت ایشان بموافقت علی احمد  
صابر بر زبان را اند که شیخ **عبدالحق** رود لوی صاحب توشه از اعالم اولیاء است چنانچه

چنانچه در مرآة الاسرار ذکر ایشان چنین آورده که حضرت بافت سلاله بود که با مادر خود بوقت  
 تهجد میخواست و نماز تهجد ادا میفرمود روزی والدۀ ایشان فرمود که ای فرزند شما چرا تکلیف  
 میکنید از آنکه حق تعالی بر شما تکلیف صلوة فریضه هم مایه نوزده نهاده از جهت آنکه خدا صلوة و  
 صلوة تهجد بخوانی این سخن والدۀ خورشید حضرت را ناگوار آمده و گفت از چنین مادر دور  
 باید گریخت که از راه خدا منع مینماید این مادر نیست بلکه راه زن راه خداست آخر شیخ  
 عبدالحق صاحب از خانه بدر شد در شهر دحله بمحمد مته برادر حقیقتی قتی محمد نام که در سمرقند  
 علامه الدین خلیلی ملازم بودند رسید و در آنجا متلاشی خواندن علم شد روزی برادر خود  
 قتی محمد قتی شیخ صاحب را پیش کلام مولوی برو و بتعلیم سبق خواندن بمولوی سپرد و مولوی  
 مذکور شیخ را کتاب حرف شروع نمود چون بکلمه ضرب یضرب رسید پرسید که این چه  
 معنی دارد مولوی گفت بمعنی زدن شیخ صاحب فرمود من برای زدن مردم نیامده ام آخر  
 از اینجا متلاشی پیبر گردید تا که بمحمد مت شیخ جلال الدین کبرالاولیا پانی پتی رسید و در مسلک  
 بیعت داخل شده مرید گشت و با وجود اینکه شیخ صاحب را خلافت داده و مجاز کرده  
 مگر شیخ صاحب گفتی که مرا تسکین کماهی حاصل نشد آخر بتلاش و به تجسس میر طرف  
 کشمیر عزیم کرده روانه شدند و در آنجا نیز مقصود حاصل نشد از آنجا طرف بغداد شریف تشریف  
 برده روانه شد و در آنجا نیز تسکین میسر نگشت باز به سمت هندوستان واپس آمد و  
 گفت که از اهل حیات چیزی حاصل نشد احوال رو با اهل ممات باید کرد شاید که از اهل ممات  
 چیزی بدست آید تا آخر متلاشی اهل ممات گردیده در رودی شریف نسبت را بطه  
 باطنی با کلام بزرگی صاحب مزاره محکم گردیده مربوط گشت آخر روزی فرمود

فرمود که در افاده و استفادہ جنسیت باید تا کہ شمرہ بدست آید بعدد شیخ صاحب  
 مریدان خود را وصیت فرمود کہ مرا بہ پہلوئی این مزار قبر کنندیدہ اگر راستہ سازید تا من  
 در آن قبر در آمدہ بکار خود مصروف شوم مریدان بموجب وصیت شیخ جنین بجل آوردند  
 شیخ درون قبر در آمد و بالا نشن قبر پوشیدند چنانچہ رسم است و تا عرض نشش ماه شیخ صاحب  
 در آن قبہ ماند بعد از قضاء مدت مذکور برقی گردید و در بدن شیخ صاحب ایشان را با حیاط تمام بیرون  
 آوردند و از آنکہ جسم مبارک ایشان بغایت لطیف شدہ بود و ایشان را در جنب ملقوف نمودند  
 و غذا از قسم حلوائی دادند کہ اس اکنون بر توشہ مشہور است از آنکہ حلوائی شیخ صاحب را با طبع مغرب  
 بود مردم آنجا بزرگامی بہر تہنید و بخدمت شیخ صاحب می آوردند حتی کہ از کثرت نذر و حلوائی ایام  
 حیات شیخ صاحب یا ایام عرس شیخ صاحب شک راوی ست حلوائی خوردن مردمان  
 اینقدر زائد می شد کہ بگاوان و غیرہ مال مویشی بنیخ صاحب خور نمیدی و ہمد ریں محل  
 فرمودند کہ بیشتر شنیدہ بودیم کہ توشہ حضرت شیخ عبدالحق رودلوی چاکش و بہنگی  
 و بی نماز را جائز نیست دیگر ہر کہ باشد جائز است کہ بخورد چنانچہ صاحبزادگان  
 مہاروی میگیرند کہ مایاں امتحان کردم کہ بر شخص چاکش کہ توشہ شیخ صاحب خورده است  
 بدر و شکم گرفتار شدہ است اما الحال در مرأۃ الاسرار دیدیم کہ حضرت شیخ صاحب  
 فرمودہ است کہ ہر کہ توشہ مرا بدون اجازت من بخورد و مرا جائز نیست  
 و ہمد ریں محل فرمودند کہ جد امجد فقیر یعنی حضرت خزاہ الدلیا قدس سرہ العزیز  
 را اگر کسی چیزی نذر توشہ حضرت <sup>شیخ صاحب</sup> داد حضرت صاحب آن نذر را قبول فرمود  
 و در لنگر خود صرف نمود شاید کہ حضرت صاحب را اجازت از شیخ صاحب



صاحب حاصل شده باشد و همدرین محل فرمودند که تلاش شیخ صاحب عبدالحق صاحب پر دیگر ابیعت و خلافت از بر خویش قدری زیبا معلوم نمی شود مولوی خدا بخش صاحب عرض کرد که استعداد شیخ صاحب زیاده باشد حضرت ایشان فرمود خیر همدرین محل عالم شاه گفت که از بابا صاحب بخشش قدس سره زیاده استعداد نخواهد داشت حال آنکه بابا صاحب بعد بیعت بر خود جای نرفته مولوی خدا بخش صاحب گفت که بابا صاحب پیر نیز چنین یافته که ظرف وی را یکبارگی پر ننموده حضرت ایشان فرمود که پیر بابا صاحب خواجه قطب است رضی الله تعالی عنهما و همدرین محل علم شاه باز عرض داشت که صاحب مرأه می نویسد که خاندان چشت سه کس بغایت صاحب استخراق بودند یعنی حضرت خواجه قطب صاحب حضرت مخدوم چراغ دهلوی و حضرت شیخ عبدالحق رودلوی رضوان الله علیهم اجمعین همدرین محل باز مولوی خدا بخش صاحب عرض نمود که این هم صاحب مرأه می نویسد که حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره العزیز قطب ارشاد بودند و حضرت شیخ عبدالحق قطب ابدال بودند و همدرین محل حضرت ایشان باز فرمودند که صاحب مرأه مینویسد که از حضرت علی احمد صابر صاحب و شیخ عبدالحق رودلوی خارق عادات کشف و کرامات بسیار صادر شده بظهور پیوسته اند و از حضرت مخدوم چراغ دهلوی قدس سره چیزی خارق عادات بظهور پیوسته و باز میگوید که این عدم ظهور خارق عادات از مخدوم صاحب از عالم خارق عادات وی است که او بغایت استقامت از وی چیزی ظاهر نشده همدرین محل سخن در افتاد که شیخ عبدالحق محدث دهلوی مینویسد که در خاندان چشتی نظامیه بعد از حضرت خواجه مخدوم چراغ دهلوی کس صاحب کمال ولایت نگزاشته

حضرت ایشان فرمود که حضرت حافظ جمال صاحب ملتانی قدس سره و تقیہ حضرت مارا لیچہ  
 خواجہ تونسوی را میدید میفرمود که انوسوس شیخ عبدالحق محدث دہلوی موجود نیست تا کہ ایشان را  
 بحضرت خواجہ تونسوی نشان میداد می ای سخن کہ در کتاب خود نوشته کہ بعد از خدمت  
 ہزار غدی کسی در خانہ جشنیہ نظامیہ صاحب کمال نگہ نشسته از کتاب خود نوشتی " روزی حضرت  
 ایشان میفرمودند کہ کنز ایچانین بطوری رسید کہ کمال مال ہر کسی بر حمت است و سلام این  
 معنی این سخن بر زبان مبارک را ندادند کہ مرزا غفر الدین خان دہلوی در او اہل حال چیزی منصب داشت  
 از تحصیلداری یا تہانہ داری مگر مردم از دلبیاضکایت میکنند کہ دلاں وقت بسیار تعسی و ظلم  
 میکرد و آخر الامر انجام وی نیک شدہ است و این سخن ہم فرمودند کہ رہیدہ است و این بیت  
 خوانند بیت عاشق کہ شد کہ یار بحالش نظر زد کہ ای خواجہ عز دینست و گرنہ طبیب  
 بہست بیت میگوید کہ کاتب حروف کہ درین سخن حضرت ایشان کہ میفرمودند انجام وی نیک  
 شد و رہیدہ است بیت اشارہ بود باینست کہ مرزا غفر الدین خان در آخر عمر تائب شدہ  
 و حضرت ایشان بدست مبارک خود داخل سلسلہ عالیہ جہشتیہ نظامیہ سلیمانہ کردہ بودند  
 و ہم تائب شدن حج خانہ کعبہ زادہ اللہ شدہ ناو تعظیماً بجا آورده و ہمہ ولایت سعادت مندی  
 قدوسی آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حاصل کرد و ہمہ این محل فرمودند کہ بسوی مرزا غفر الدین  
 خان خط فرستادم بدین مضمون کہ وقتی برای دریافت حالات شما نزد محمد حسین در شہر دہلی  
 تاہر قی فرستادم کہ اگر شمار چیزی حال غفر الدین خان معلوم باشد باید کہ بذریعہ تار برقی اطلاع دہید  
 تا کہ حال مرزا غفر الدین معلوم شود بیت جواب بذریعہ تار واپس ندادند بلکہ بعد از ہفت بہشت  
 روز بجائی تار کاغذ او آمد مرزا غفر الدین باز جواب ایستاد فرستاد بیت کہ مرزا غفر الدین و

۱  
کون

۳

۱۱

۹

یہ عبارت کسی دور سے نسخہ میں دیکھنی ہے

مرزا

و میری را آن میدانند حال آنکه میری از پل صراط گزشتن بهمشکل و سخت تر است بمردین  
محل باز حضرت ایشان فرمود که بیک این سخن راست است و این عبارت خوانند که

کالمیتهم فی الدعا سل یا شدد و خود را هیچ اختیارند و مانند مرده بهر سو که بپوشان برود و بمردین

محل فرمودند که مرا گل نام روزمان حضرت مایفی خواجہ محمد سلیمان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

خدمت لنگر شریف میگردد و نماز هرگز نمی خواند مگر در ماه رمضان که روزه هم میداشت و نماز

هم ادا میکرد و در کارها بسیار چست و چالاک بود و از فرمان حضرت صاحب قدس سره هیچ تجاوز

نمی کرد چنانچه خدا بخش لاگری میگفت که روزی در مہار شریف در ماه محرم اراده پاکتین نموده

تیار شد که از دروازه بهشتی خواهم گزشت چرا که تمام مردم از دروازه بهشتی میشود و من این

مخووم خدا بخش لاگری گفت که او را منع نمودم و گفتم حضرت صاحب را عرض خواهم کرد که ترا رخصه ندید

کار لنگر شریف تنها از من بگذر توانجام نمی شود آخر مرا موصوف اصرار نمود که من نخواهم ماند

و شما را کسی عرض خواهم داد درین هنگام بخدمت حضرت عرض نمودم که مرا گل برای رفتن

در دروازه بهشتی هست پاکتین شریف تیار است و حال آنکه کار لنگر شریف بجز اوسرا انجام نمی

شود حضرت غریب نواز در حال وید اطلبید و فرمود که راست است قصد پاکتین داری برا

موصوف عرق نمود که بلی صاحب حضرت صاحب غریب نواز فرمود که چرا پاکتین پروی عرض نمود

که برای گزشتن در دروازه بهشتی چرا که همه مردم بهشتی می شود و من تنها محروم ماندم

حضرت غریب نواز قدس سره فرمود که شما بهشتی هستید شما به پاکتین مرید مرا گل

بسیار خوشدل شد و اراده پاکتین شریف موقوف کرد بمردین محل فرمودند که ششخص بود

از مریدان حضرت حاجی پور و الوالہ شہی شیخ خود انشخص را فرمود که ترا فردا بقلان شهر

شهر رفقن است آن شخص بجز دو وقت صبح بلا برکشش شیخ خود سست آن شهر رفت  
 باز آمد و بخدمت حضرت عرض رسانید که غلام افلاک شهر که حضرت بشیب فرموده بودند رفتیم  
 و اکنون باز آمدیم حضرت فرمود که چرا اطلاع ندادی که من ترا برای کدام کاری در آن شهر میفرستادم  
 نه برای محض رفتن آن شهر میفرستادتم که حضرت در آنوقت اینقدر فرموده بودند  
 که ترا فردا افلاک شهر رفقن است و از کردن کدام کاری چیزی فرموده بودند مرا تعجیل حکم  
 حضرت فروری بود که بجایم ازین جهت رفقن آنجا باز خواهیم رفت و برای و خدمتی  
 که باشد آنحضرت حکم فرمایند که بجایم آورده فایده باید دانست که درین دو حکایت حضرت  
 ایشان یعنی در حکایت ملاک و حکایت مرید حاجی پور و والد قدس سره اشارت بدین معنی نمودند  
 که مرید خویش و کاروبار خود را بهر حال سپرد شیخ گرداند و خود را بیخ دخل در آن نهدند  
 چنانچه ذکر آن سابق گزشت و همسدرین محل فرمودند که غلامان مجتب همچنین کس  
 عامی بودند لاجال خاصان این زمانه بایشان برآز بایستند روزی حسب معاده پیش  
 خانقاه شریف بعد از نماز عصر نشسته بودند که از مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند که فردا  
 چه سال نوام است که اراده چاه دارم یعنی اراده کنییدن چاه دارم چه طور است مولوی منکر  
 عرض کرد که بسیار نزدیک ساعت است و مولوی یار محمد صاحب باز مولوی خدا بخش مرحوم  
 بعد از آن فرمودند که صلاح فیه نیز بهمچنین است که فردا شروع کرده آید از آنکه یوم خمیس  
 سعید است و بهم فردا مار پنج هفدهم ماه ربیع الاول و این هم ساعت تنگ است بعده  
 همسدرین محل باز از مولوی خدا بخش پرسیدند که بکوه خمیس کدام وقت را گزیند یعنی  
 کدام ساعت را مقرر میکنند مولوی مذکور عرض داشت که بعد از صبح صادق اول پهر

چهار یعنی اول پارس بکره خمیس است بعد همدریں محل فرمودند که از این پس در روز چهارشنبه  
روز سعد است و حال آنکه یوم چهارشنبه یوم نحس است و باز در اینجا فرمودند که در پیشوند و همیشه  
که بسفر ملکان و غیره برود در روز چهارشنبه مرود مذکور را نقصان و خساره نرسیده و غیر  
همیشه مذکور را منع میسازد مگر وی باز نمی آید و میگویند که خداوند این روز چهارشنبه بسیار نیک

روز است و همدریں محل حضرت ایشان این حدیث قدسی فرمودند انا عند ظن  
عبدی بی بیس کار لظن و عقیده موقوف است و ملائم این حدیث این سخن فرمودند  
که مولوی خود را بخش ملکان بسیار نیک شخص بود روزی کدام مرید وی از جای آمده عرض کرد  
که مولانا صاحب فردایم خمیس است و تاریخ که خدائی علامم قدم رنجه فرما بیدار بعد از غلام

بیرون شهر ملکان قدر چهار میل فاصله بود مولوی یک روز پیشتر گفتی امروز چهارشنبه است  
روز سفر منع است من گاهی درین یوم بسفر — کردند شاید مرید وی صاحب اخلاص  
و ذی خاطر بود — و همراه موصوف سوار شده روز گذشت مفاجاة شتری مست  
در راه پیدا شده و بنال اسب مولوی مذکور را گرفت مولوی موصوف مرید خود را دشنام داده

که بر بدن چهارشنبه آمد و اسب خود را داد و انید مرید گفت که مولوی صاحب چهارشنبه نیست  
این شتر است مولوی موصوف گفت ای خانه خراب این چهارشنبه است شتر نیست ما خرافان و غوی  
شتر مولوی صاحب را در یافته از اسب بر زمین انداخت و پای مولوی صاحب شکست

و همدریں محل ملائم این حکایت حضرت ایشان این سخن فرمودند که وقتی در اینجا عارضه جدی  
که کودکان را میشود راقع شده بود نیز همدریں همداں زمانه دو پسر داشت آن خورائی  
معالیم این مرض شخصی بلوسف شاه نام سید مقرر نمودیم که ایشان را بطلبانیم اگر چه در اینجا میان



میال نصیر هم علاج از سوزن زدن میگردد و دیگر اینجانب بر گاو تیننا عثمان نام شخصی را  
 نزد یوسف شاه فرستاده گفتم که بر روز دوشنبه سید مذکور را در پنجابا که آن روز یوم مبارک است  
 تا که کودکان را سوزن بزند از آنکه آن مرد سید است از دست وی تشنه و خورده شد چون  
 عثمان مذکور رسید و رسید را گفت که شما را حضرت صاحب طلبه است برای سوزن زدن  
 کودکان که در شهر مایان عارضه جدی بسیار شائع شده است و بمنزله و ند که سید مذکور را  
 بر روز دوشنبه ضرور بسیار که بر روز دوشنبه کودکان را سوزن زده آید که این روز مبارک است سید  
 مذکور همراه آدم مایان تیار شده در آنوقت مردم آنجائی از خوبشان و اقارب سید مذکور را  
 گفتند که شما در این روز که روز آوار یعنی روز یکشنبه است ایها البقره قتی و خوب ندانسی امروزه مردمی  
 مناسب که امروز محفل سازید و فردا خواهی رفت سید مذکور چون این سخن خورشان و اقارب  
 شنید از روگهی روز یکشنبه انکار نمود و گفت که این روز من گاهی به سوزنی رفتم ام مرا معاف نظر کنید  
 فردا همراه شما خواهم رفت ~~مگر آدم~~ اینجانب عثمان نام شخصی بسیار درشت طبع بود سید مذکور را  
 خواه و نخواه روز نذر کرد و روز دوشنبه در آنجا آورده بعد سید مذکور کودکان این جائی را سوزن  
 زدن شروع کرد چنانچه در آن روز بر تبیع دو بوسه این جانب قدر تعداد هشتاد و یک نفر را  
 را نیز محاسب کرد و بعد سید مذکور گفت که تا بهشت نیست روز در پنجابا عظم تا که حال کودکان معلوم  
 نشود آخر قضا الهی بدان رفته بود که موت در کودکان و ریح گفت رفته رفته همه هشتاد و یک نفر شدند  
 حجی که آن دو بوسه این جانب هم در این جمله فوت شدند مگر از آنجمله هشتاد و یک نفر و دو بچه باقی  
 ماندند دیگر همه و اصل بحق شدند رسید مذکور از تبی فرقه نحوی لاسحق شد که قریب الموت گردید  
 بود باز بحکم آنهی صحت یافت فافلا باید دانست که در این حکایت مملو صاحب

رسید و دقت و هشتمین و اشاره بدین بود که هر چه موقوف بظن و عقیده است چنانچه حدیث  
 شریف معلوم میشود **لطیفه** : چون بکوه تجسس مذکور <sup>در</sup> علی الصبح قبل از نماز فجر قدری  
 پیشتر از وقت معمول حضرت ایشان و جناب صاحبزاده حافظ محمد موسی صاحب فی الله تعالی العنه  
 بمسجد شریف آوردند و نماز بجاء آمدند و در این پیر معاصی امامت نموده چون از  
 صلوٰۃ فارغ شدند حضرت ایشان حکم فرمودند که جمله نفره را در درویشانی بیاسید تا باستانه  
 شریف حضرت غریب فخر دعا و خیر <sup>هم</sup> که کار بار چاه مذکور بایز با ختم تمام رسد و آب شریک دهد  
 و مردم را از رونق رسد آخر الامر حضرت ایشان و جناب حضرت حافظ محمد موسی صاحب با جمیع  
 درویشان و علماء و درون آستانه شریف حضرت غریب فخر فخر <sup>سره</sup> العزیز رفتند  
 و در آنجا دعا خواستند و بعد فراغ دعا <sup>پروان</sup> آمده بوقت موضع کنیدن چاه موصوف  
 که شرفاً <sup>مقابل</sup> صحن مسجد شریف واقع است با جمیع اصحاب از درویشان و فقراء  
 و علماء شریف آوردند و اثر چاه را تجارال کشیده راست نمودند در آن وقت این فخر  
 پیر معاصی را طلبیدند و حضرت ایشان را ارشاد فرمودند که اول شروع شما را باید کرد و اگر کنیدین  
 زمین نیز بدست این فیودا دهند و فرمودند که بزین مکرر و بقبله مرا استاده فرمودند فیودا در آن حال  
 عرض نمود که یا حضرت غلام لائق شروع نیست که از بس گنگ گارم و با وجود این آنحضرت  
 بخود موجود است دیگر راجه طاقت شروع کردن است حضرت ایشان فرمود که شما فکر نکنید  
 که من موجود <sup>بعده</sup> الا مرافق الادب دانسته و آله را بدست گرفته لبسم الله الرحمن الرحیم  
 بر زبان رانده گفتم یا پیر مدد کن و سه گذار نمودم بعد ازل مولوی تاج بخش را فرمود  
 بعده مولوی غلام محی الدین مکملی را بعده شاه صاحب عالم شاه را ایشان نیز بموجب

بموجب حکم حضرت ایشان علی الترتیب مذکور چند چند گزار نمودند و هر یکی را میفرمودند که خاک از دایره  
 چاه بیرون اندازید و درون دایره چاه تینلازید بعد از این چار نفر مذکور مباح حسین را فرمودند بچاه  
 جمیع درویشان را فرمودند که هر یک از شما نزدیک دو دو گزار کرده میروید ایشان این چنین کرده  
 می رفتند اللهم افتح لنا بانیقیر و انمنا لنا بانیقیر و اجعل عواقب امورنا بانیقیر و انفعه لنا  
 بانیقیر یا ارحم الراحمین و باید دانست که دایره این چاه ده در ده گز شرعی نهاده  
 شده است تا که متحمل نجاست باشد و در سن ۱۳۵۰ هجری روز خیس قبل طلوع آفتاب تاریخ  
 هفتم ماه ربيع الاول شروع احداث وی بطور پیاپی بود روزی بعد صلوة عمر حسب محمول  
 بر آستانه شریف حضرت غریب از قدس سره جلوس میفرمودند که از مولوی خدابخش صاحب  
 پرسیدند که این همیشه سایه بر سر آنحضرت صلی الله علیه و آله میگردید یا گاهی گاهی مولوی مذکور عرض داشت  
 کرد که بخت معلوم نیست بعد حضرت ایشان فرمودند که مولوی داد از بخش پیشین فخر حکایت کرد که  
 روزی در خانقاه حضرت قبله عالم مرضی الله تعالی عنه مردم آنجائی جمع شدند و بخدمت حضرت مأموند  
 و عرض نمودند که امساک بارش است و مال مولایشی و غیره هلاک میشود اگر آنحضرت دعا  
 فرمایند بعد از غریب نوازی نباشد حضرت غریب نواز قدس سره بطائفة روی مبارک  
 سوئی من گردانیده فرمودند که مولوی هندوستانی را گرفته بر بندید وزیر آفتاب تشایعید فی الحال  
 بارش خواهد شد بنده عرض نمود که اینجا ششخصی است که آنشخص محض از سایه بافتاب  
 رود اگر بالفعل بارش نیاید ریش مرا تراشید حضرت غریب نواز از آنست که مولوی مذکور اشاره  
 بمن میکنند در جواب فرمودند عید و رسول یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله که اشرف مخلوقات  
 است بخود واجب که مؤمن بر رسول است متصف ساخته دیگر از هر طاعت که از عبودیت

و ختم

2  
دیار

عبودیت پادشاهان نهی یعنی من هم مثل شما بنده ام مولی دیدار بخش گشت کرم گفتیم  
 او هم آن بنده بود یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و تنبیه بروس رفیق ابر بالای اوسا کردی  
 حضرت غریب نواز قدس سره فرمودند هر وقت بالای سر مبارک آنحضرت ابر سایه نیز نمیکرد  
 بلکه گاهی گاهی مولی داد از بخش گفت کرم ازین کلام حضرت غریب نواز متوجه گردیده مگر از  
 جهته ادب یا عرض نه نمودم که از کدام جانب است بعده از آنجا برخاسته در شهر چشمتیان  
 در مسجد بیکه اقامت داشتیم آنجا رفتم و خنوم بیرون بوقت ظهر میآمدند چه بینیم که بارش بجای  
 یافتند که از آنجا بختاه شریف را و گشتن هم مشکل است آخر از آنجا خاسته و وقت  
 ظهر بود که بخدمت حضرت غریب نواز رسیدم چون نگاه حضرت بر من افتاد فرمودند که مولی چه  
 طور بارش شده گفتیم بسیار خوب بنده همدیس محل حضرت ایشان باز فرمودند که نشاء صاحب عالم  
 نشاء نیز امر در این چنین میگفت که از حدیث بخاری شریف هم معلوم میشود که سایه ابر  
 بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر وقت علی سبیل دوام نبود بلکه گاهی گاهی چنانچه آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم از مکه محظومه مدینه منوره هجرت فرمودند و تنبیه که در مدینه  
 منوره رسیدند مردم آنجا که برای استقبال رفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان  
 مهابین نشناختند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کدام یکی است تا که حضرت ابابکر  
 رضی الله تعالی عنه بالای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از ردای خویش سایه نمود بعد اهل  
 مدینه منوره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دانستند که این سردار ایشان است بعد  
 مولی خدا بخش صاحب عرض نمود که این حدیث راست است من نیز همچین حدیث  
 در بخاری شریف دیده ام و قصه را از سر آغاز کرد چنانچه گشت بعد همدیس محل حضرت

حضرت ایشان باز فرمودند سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه بود و یگانه ای گاهی بود و گاهی گاهی نبود باز مولوی محمد بخش صاحب عرض نمود که مزایای آن معلوم نیست که همیشه سایه نداشت یا گاهی گاهی / حضرت ایشان فرمودند که سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنان معلوم میشود که گاهی بود و گاهی نبود و قلیکه اتحاد کمال با و تعالی نشانه داشتی در احوال شاید که سایه نداشتی چنانچه پادشاه علیه الرحمة گفته است احدا حمد و چه فرق نکوئی زوره یکسریچ مروید این و قلیکه بدرگه سر مشغول بودی در انوقت سایه داشتی مولوی محمد بخش صاحب عرضداشت کرد که چنانچه معلوم میشود از این کلام حضرت ایشان این نیز راستی است که رومی نمود که آیا حضرت ایشان این چه میفرمایند که سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قیاس میفرمایند درین حال نیز عرفی داشت که از روایت انس بن مالک رضی الله تعالی عنهما چنان معلوم میشود که ذات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند آفتاب محض نور بود و ازین جهت سایه نداشتی حضرت ایشان این سخن نیز چندان لغات فرمودند آنرا در آن شب بعد صلوة مغرب این نیز بجائی خود آمده و کتاب شرح دیوان خواجه حافظ را ملا حظه نمود که نیز شرح این بیت خواجه حافظ علیه الرحمة بدین آفتاب از روی تو شد در حجاب سایه را باشد حجاب از آفتاب : تحریر معنی چنین نوشته که آفتاب از پر نوروی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حجاب ابر متواری شدی چه روی آفتاب بر پیش روی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند سایه بود و سایه را از آفتاب تاگزیر است چنانکه مصطفی جامی رحمه الله علیه فرماید سایه تشبیه چو ترا آفتاب : و تر از سر

معنی بر آفتاب  
بر ایشان تر است

۲  
نوشته شده است  
و لا یحجب الله نور



که مصرعه ثانی را مستأنف گوئی و در رتیز اشاره بپسوی معجزه رسالت داری یعنی آفتاب  
از روی در حجاب است و ذرات ایشان که همچو آفتاب است سایه نیز گرد او نمیکرد چنانچه  
مولوی جامی گوید سه سایه ندیدت بنزین پریچ کس نه نور بود سایه خورشید پس :-

سئل عن النس بن مالك رضي الله تعالى عنها ما الحكمة في عدم وقوع  
ظل النبي صلى الله عليه وآله وسلم على الأرض قال لان الشمس نوره خلق

من نوره عليه السلام ونوره اشوع من نور النصار ونور الشمس والقمر

لا يظل به كذا في فتاوى التفسيرية تم ۲۰۰۰ و نیز در این نسب کتاب  
مطلع الانوار مرثا امیر خسرو دهلوی قدس سره را ملاحظه کردم و نیز در باب نعت

انخفضت صلى الله عليه وآله وسلم این در بیت اول در باره عدم سایه ایشان فرموده  
سایه خورشید آنکه نکر دلش نشد و اشتیاق از بهی خورشید حشره :-

تا جو بسوزم در آن آفتاب :- خود گفتم سایه بر اهل عذاب :- فقیر بدل گفت که ازین روایات  
صاف معلوم میشود که ذات آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم سایه هرگز نداشتی و حال آنکه

حضرت ایشان چنین مفرماید که سایه ذرات آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم  
گاهی شاید بود و گاهی نبود کما سبق ذکره آخر در این شب و وقت صبح مرقعه بنید

تا که این روایات عدم سایه ذات اقدس آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم  
بخد مت ایشان عرض نمایم تا آخر روز گزشتت بروز دوم حضرت ایشان بعد

صلوة ظهر در مسجد خرد چینی و آله تشریف اترانی میداشتند و مولوی یار محمد پیر و بندگی  
واله و دیگر درویشان نیز حاضر بودند که قیصر حاضر گردید و این روایات همراه خود

خود برده عرض نمود که این روایات معلوم میشود که ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
برگزین سایه نداشت و آنحضرت بر هر روز میفرمودند که سایه ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

معلوم میشود که گاهی بود و گاهی نبود حضرت ایشان فرمودند که من سایه آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم نگفتم بلکه سایه ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم که گاهی بود  
و گاهی نبود و در سایه ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچ شکستی نیست که هرگز نبود  
اینقدر نیست که روایات در وجود اینها مختلف میباشد بعضی میگویند از نهجست سایه  
تبود و بعضی میگویند ازین جهت بحد حضرت ایشان روی مبارک سوری مولوی یار  
محمد مذکور گردانیده فرمودند که مولوی شما را چه طور معلوم است مولوی موصوف عرض داشت

کرد که من هم در کتاب کدام دیدم که سایه ذات اقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
هرگز نبود حضرت ایشان فرمودند راست است بسمدیس محل این غلام باز عرض نمود

که آنچه آنحضرت میفرمایند که مولوی داد از بخش از حضرت ما خواجہ تونسوی صاحب چنین  
روایت میکنند که آنحضرت غریب نواز رضی الله تعالی عنه در جواب میفرمودند که هر وقت  
یعنی ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز هر وقت سایه تمسک در بلکه گاه گاه

این سخن حضرت غریب نواز نیز راست است است چنانچه شارح دلائل البرزات  
در شرح این عبارت اللهم صلی علی من کان اتظله الغمام چنین مینویسد

که ابر بالای آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل از نبوت سایه میکردند برای  
انظار نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آنکه این هم انقسم معجزه بود  
بعد از نبوت بتحقیق نرسید بلکه این ثابت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

صلی الله تعالی

در سفر سایه میکردند چنانچه این حدیث بخاری شریفی بیشتر معلوم شده و همسر این  
 محل باز غلام اعرض نمود که از قول شارح و کلام الحفیدات در شرح این عبارت  
 اللص على من كان يدرك من خلفه كما يدرك من امامه بزجین ثابت میشود  
 که ذرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محض نور بود خالی از کثافت طبعی چرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 به چنانکه پیش خود میدیدند همچنان پس ایشانست هم خود میدیدند و نور دیده بصری و بعضی گویند  
 که بنور باطن بود و بعضی گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو چشم داشت پس ایشانست  
 خود مانند سوره سوزن و این قول ضعیف است حضرت ایشان این نور غلام را  
 تسلیم فرمودند **روزی** بعد صلوٰه عصر در خانقاه شریفین از مولوی خدا بخش صاحب  
 پرسیدند که امروز کاغذ گل قهر خاں آمده که آنده مولوی صاحب پرسید که چند سال  
 بانگ شری ز سرخ یعنی طلاع یا پوستین که پوشش بالائی وی ریشمین است نماز با خوانم  
 و این چه فتویٰ است مولوی مذکور گفت نمازش جائز است یا کراست اگر احتیاطی اعاده نماید  
 بهتر است چرا که با کراست ادا نموده اند حضرت ایشان فرمودند که بر سبب مس مولوی  
 مذکور عرض کرد که مس عند البعض است و مسئله این است که احتمال این بر دو مذکور  
 لباسا و زینة حرام است حضرت ایشان باز فرمودند التائب من الذنب کمن لا  
 ذنب له آنده توبه کند یعنی بر تائب گناه نیست نماز باراقضا نه باید کرد و آنده توبه کند  
 یعنی بر تائب و همسر این محل فرمودند که مولوی احمد اگر چه بزرگی و غیره خواهد داشت مگر این  
 سخت سودا دینی میکرد و قنیکه نماز جمعه حضرت امام مت میکرد در التوبه یا تجامع  
 ریشمین و روح ریشمین که نکره زیر داشت میپوشید و نماز جمعه را باین  
 می پوشید

له  
 امامت

۱  
 بود  
 هر دو جامه بپوشید و با امامت با عجمه ایشانرا ندیدیم که استرکرباسی در دیانه  
 مگردانی ایشانرا خوب دیدیم که زیر روی استرکرباسی لک سبز رنگ دوخته باشد مولوی  
 خدا بخش عرض کرد شاید که از کدام سبب پیوسته باشد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم نیز وقت امامت قدر هزار روز به روی مبارکی پیوسته اند حضرت باز فرمودند  
 تسلیم کردم مسئله جلیغز باشد مگر بهم پیغمبر حضرت صاحب باین چنین جامه امامت  
 کردن نزد قریب ادبی است اگر چه حضرت صاحب جامه ایشانرا ملائمت نبود  
 بکار خویش مشغول بود مگر بهم خوب نبود در بیوقوفی این غلام عرض نمود که  
 بر حضرت صاحب شکر عظام مواخذه نبودیم که مأمور بتعقیبش حال گیر نبود  
 حضرت ایشانرا این سخن غلام را تسلیم فرمودند و به سدرین محل باز فرمودند  
 که حضرت صاحب قدس سره با خدا بجای مشغولی داشت که بسری بهمی کس  
 نمی نگر نیست چنانکه مولوی نور محمد پیش حضرت صاحب امامت میکرد آنرا مولوی  
 مذکور را عارضه سودا لایق گردید چنانکه احتیاط از نجاست هم نمی کرد و مردم  
 نیز شکایت مولوی موصوف پیش حضرت صاحب میکردند حضرت صاحب قدس سره هرگز  
 لیکن مرماں بحق مولوی موصوف التفات نمی کردند هرگاه که بنماز تشریف می  
 آوردند و مولوی مذکور اگر در آنحال حاضر نبود حضرت صاحب در آنحال  
 میفرمودند که مولوی نور محمد کجا است بخوانید تا امامت کند نماز گذاریم در ایشان  
 عرض میکردند که فلاں موجود نیست فلاں فلاں مولوی دیگر موجود است حضرت صاحب  
 سخن ایشانرا التفات نمی کردند و میفرمودند که مولوی موصوف را بطلبید و تا وقتی انتظار می

۲  
دیوانگی

می فرمودند تا اگر مولوی موصوف حاضر آمدے خوب و اگر مولوی موصوف جواب دادے

و کد ام عذرے پیش کردے بعد لاچار کسی دیگر پیش ساخته نمازی گذارند و همچنان حال و کیفیت با مولوی علی محمد معامله فرمودے تا وقتیکہ او نیامدے انتظار میفرمودے و باوجود آنکہ

مولوی علی محمد را عارضه بواسیر خونی لاحق شده بود که هر وقت از بواسیر خون جاری

میشد و مردم هم شکایت مولوی مذکور پیش حضرت صاحب میکردند که مولوی را هر وقت خون جاری است بسبب جریان خون نماز مردم خراب میشود حضرت صاحب قفس سره

برگزین سخن ایشان را التفات فرمودی و در محل حضرت ایشان این مصراع علی حمید

بر زبان مبارک راندند سه او بر بیت لوط پیار پیار دای یعنی در حضرت تبارک و تعالی

بسیار خواهش محبت محبت است یعنی بجز بسیاری محبت در حضرت او تعالی شانہ

دیگر چیزی در کار نیست بعد ہم درین محل فرمودند کہ اتقائم حضرت صاحب

قدس سره را چکنی کہ او صفت شیر داشت و این دو بیت خوانند سبیلست

شیر سرافکنده خرامد براه این کار سگان است بهر سو گاه بیلکه ادنی غلام حضرت

صاحب حافظ امام بخش نام چنان اتقائی داشت کہ موصوف قریب بنگر مکهذیان

مکانی داشت و آنجا را از دست خود تعمیر میکرد و آب از چاه بدست خود می آورد و

در آن ایام چاه جمعد را احمد خان والد نو تعمیر شده بود یعنی نو کنیده بود و مشهور شده بود

کہ آب شیرین دارد لهذا زنان همه شهر ازین چاه آب پر کرده میبردند و مکان حافظ امام بخش

بیرسمراه بود و زنان شهر بهین راه گزرا آمد و وقت میداشتند و از چاه آب میبردند

روزی شتھیے او را گفت کہ زنان اینجا یا نجامه و گنگره میباشند حاظر مذکور گوشت

۱  
الزود، تمنا



گفت که من ندانم آن شخصی کت دروغ میگوید صد هانهاں ہر روز پیش روی مکان  
 شما برای آب میروند و میگویند تو میگوئی که من ندیدم حافظ مذکور حلفاً گفت  
 مگر این دروغ نیست که ہرگز لباس زناں این جارانہ دیدم چوں حضرت ایشان  
 این سخن تمام کرد از پنجابر عاصہ سمت مسجد برائے نماز مغرب روانہ شد و درین وقت  
 باز ذکر معاویہ حضرت صاحب قدس سرہ با رد و مولویاں مذکور کہ امام بودند آغاز  
 فرمودند تا مسجد بچہ بہ ختم خواجگان مشغول شدند و بہین سخن را تکرار  
 می نمودند تا آخر درین محل گریہ نمودند و فرمودند کہ چہیں بود و قادری حضرت  
 صاحب قدس سرہ شاہ کہ قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ با حضرت چہیں وصیت  
 فرمودہ بودند کہ بہر کس دست نہادی باز آنرا مگر از

روزی بعد نماز عصر در خانقاہ شریف حضرت صاحب قدس سرہ نشستہ  
 بودند از مولوی خدا بخش صاحب ہر سیدند کہ راست تخلص شیخ سعد قدس  
 سرہ از جہت آن است کہ تعریف سود میکرد مولوی مذکور عرض کرد شاہد کہ مأمور باشد باز  
 حضرت ایشان فرمودند کہ قول شما صحیح مگر تا از نشان شیخ سعدی بعید معلوم می شود  
 از آنکہ اولیاء اللہ مانند جامہ سفید است از ادنی رنگ داغ می پذیرد نہ جامہ رنگین  
 و بہ از خود اشارہ فرمودند کہ این از ارمن رنگ نیل دار ہر چند کہ بر آن رنگ  
 دیگر افتد معلوم نمی شود و بعد مولوی خدا بخش صاحب تعریف شیخ سعدی صاحب  
 شروع نمود و گفت کہ سعدی صاحب مقام عالی داشت شاہد کہ ظاہراً بتحریر  
 سود مشغول بودی و بالظاہر بحد مشغولی داشت و این تعریف شاہد کہ برائی

برای استنای حال خود میکرد و این مقام عالی است چنانکه حضرت سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه

بند و نیست و تلبیه را شکر در نماز میکرد و حال آنکه با خدا هم مشغول میشد و حضرت

الیشان فرمودند که این حال هر کسی را حال است چنانکه اینجا هم حاصل است و تکنیکه

کلام امر پیش آید در عین نماز تدبیر آن هم کرده شود و نماز هم یارکان ادا میشود باز

از جهت تکسیر نفس و اخفاء حال خود این سخن افراب نمودند و گفتند که از مایان

بطریق عاده از کان توی و فعلی صلوة ادا میشود از اولیاء الله رضوان الله علیهم اجمعین

بطریق حقیقت آنکه اولیاء الله محفوظ اند و تعالی شان حال ایشان است

که خطرات فیطانی را در آن مدخل نیست بخلاف حال مایان که

بادی اخطره بهم میشود چرا که اولیاء الله مأمورانند بامر و نهيته هم

بانتظام ظاهری و هم باده صلوة و هم بحضور باطن و مایان

مأمور هم فقط باده صلوة و حضور ازین حقتعالی امر

ایشان را استعداد زیاده عطا فرموده و حافظ حال

ایشان گردیده که بار ایشان گران است بجبهه

مأموری ایشان بانتظام ظاهری و باطنی بخلاف مایان

درین محل غلام عرض داشت کرد که در رنجات

از حضرت بهما و الدین نقشه‌ی قدس سره روایت میکند

که مکه معطله در منا شیخ را دیدیم که تدبیر پناه

هرار خرید و فروخت کرد و درین ثناء یک طوط از

چنانکه

تدبیر

الشان وقت

از خدا غافل نه گردید و همچنین با خدا مشغولی داشت  
 همدرین محل حضرت ایشان قصه پیوستن حضرت صاحب  
 قدس سره در حین وصال قبله عالم رضی الله تعالی عنه  
 آغاز نمودند که حضرت صاحب قدس سره میفرمودند در آن  
 زمان که قبله عالم رضی الله تعالی عنه از دارنانی بدار  
 جاودانی رحلت فرمودند و این جانب در آن وقت بسوی  
 آن قبله روانه شده بود در آن وقت کفش تو در پاء  
 کرده بودم در راه هر دو پای من بحدی آبله کردند  
 که هر دو کفش من از خون پر شده بر زمین میریخت  
 و حتی که پس پشت خود که نظر میکردم زمین به  
 موضع قدم من از خون آلوده میبود تا آخر جلد هر دو  
 ناخن بهر دو پاء منسلخ شده بر زمین افتاد و حال آنکه این  
 جانب را هیچ نخرینود همدرین محل حضرت ایشان فرمودند  
 که کار همه موقوف بر تعاقب و جذب نسبت است و  
 ملائم این معنی اینکایت فرمودند که از زبان دُرّ قشمان  
 حضرت صاحب قدس سره بارها شنیده ام که میفرمودند که  
 کدام پادشاه اسلام در کدام ملکی شهر کفار فتح کرده  
 بود و در آن شهر معبد ایشان بود و در آن معبد

مغان کثیر پس اصرام متوجه نشسته مراقب بودند بادشاه  
 لشکریان خود را حکم بقتل ایشان کرد لشکریان بادشاه رفتند  
 و ایشان را بششیر و غیره آلات قتل زدن گرفتند هر چند که  
 زدند بر اجسام ایشان هیچ اثر نکرد تا آخر این قصه پیش کدام  
 بزرگ عرض کردند آن بزرگ فرمود که کدام حجاب میان مغان  
 و اصرام اندازید تا شمشیرهای شما اثر کند لشکریان بادشاه بحکم  
 آن بزرگ میان مغان و ایشان حجاب انداختند فی الحال همه را  
 کشتند این همه اثر و تعلق و نسبت بود که ذوات ایشان بایشان  
 عین شده سنگ گردیده بودند چون حجاب میان ایشان حائل گشت  
 تعلق ایشان منقطع گشت از آن گشته شدند

روزی شخصی در تفریق اولیاء افتاده بود حضرت ایشان فرمودند  
 که میان صاحب حاجی پور و عالم خلیفه حضرت قبله عالم صاحب مهاروی  
 رضی الله تعالی عنهما سه سال قبل از وصال قبله عالم غریب  
 تو از قدس سره رحلت نمود خبر وفات ایشان بحضرت قبله  
 عالم صاحب رضی الله تعالی عنه رسید آنحضرت بسا دخیل انوس فرمودند  
 درین کسی عرض نمود که میان صاحب حاجی پور و عالم بسیار صاحب  
 کمال و انسان کامل بود قبله عالم قدس سره هیچ نفرمودند  
 آن شخص باز گفت که میان صاحب انسان کامل بودند بعد

حضرت قبله عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند کہ من انسان کامل  
یک حضرت مولانا نضر صاحب قدس سرہ دیدہ ام نہ دیگری را ہاں  
میان صاحب آدم نیک بودند ✓

روزی از مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند کہ میان حامد

صاحب از گلستان شاید باب سوم از عشق تمام کردہ یعنی

بمعنی التائبین غرض حضرت ایشان ازین سوال انوکاس کلام بود بدین مضمون  
آئینہ یا بابی مکتوب  
میں کسی چیز کی  
کہ حضرت شیخ سعدی قدس سرہ در سہ باب گلستان ذکر

شکل کا نمودار سخن عشق پہنچ فرمودہ اند از آنکہ از سیاق و سیاق کلام

حضرت ایشان معلوم میشود کہ متصل کلام سابق بعضی این سخن

فرمودند کہ شیخ سعدی ہمہ کتاب را بوعظ و نصائح مملوع ساختہ

و آنچه اصل ہمہ امور و شیخ است ذکر فرمودہ کہ عبارت از حضرت

عشق است چون عشق آمد ہمہ امور از عبادات و ریاضات و

عدل و توبہ و تقویٰ خود آمدنی ہستند از آنکہ این ہمہ امور تابع عشق اند

چون عشق نیست پہنچ نیست بعد ہمہ درین محل فرمودند کہ ہر کسی

را علیحدہ علیحدہ مذاق است مذاق شیخ سعدی صاحب قدس

سر و عطا و نصائح است و مذاق مولانا روم صاحب قدس سرہ

عشق است ہر چند کہ کلام خود را باین و آن سو میگرداند باز

رجوع بذكر عشق میکنند و مذاق جامی صاحب قدس سرہ



علیه است که اکثر کلام وی در وحدت وجود است

روزی سخن در ادب افتاده بود حضرت ایشان بر زبان  
مبارک راند که اصل همه کار عشق است هر چند که عشق زیاده  
میشود همانقدر ادب نیز زیاده میشود

میفرمودند که امروز سردار بیگ خلیفه شاه صاحب که از  
حیدر آباد آمده بود خوب وجد نمود به نهایت خوبی چنانکه در  
کتب می نویسند اول اینکه باهوش بود و اشارات بدین سمت

حرف غریب نواز قدس سه مناسب وقت میکرد دوم آنکه بر سخن  
بموقع مناسب استاد ولذت سماع حلت وقتی معلوم میشود که

صوفی سخن دان نیز باشد بعد از تعریف سردار بیگ فرمودند

که تارک و یا اوجات است مگر این قدر است که کام زنی بیگم را

همراه خود آورده هر چند که انسان در میان آتش و پنبه احتیاط کند

تا اثر نمیکند یعنی قرب مرد بازن بمنزله قرب آتش است

با پنبه هر چند که در آن احتیاط کرده اید تا هم اثر آتش به پنبه میرسد

روزی دیگر سردار بیگ حیدر آبادی را میفرمودند که

فدا روانه می شوی عرض داشت کرد که بلی حضور

روانه می شوم حضرت ایشان فرمودند که دل میخوابد که چند روز دیگر

توقف میگردی مگر شما هم لاچار هستید که دیگر زنتان شما میروند اگر

رفیقان

اگر تنها با چند نفر میبودے بس انتظار نہ بودے مگر در ایام عرس  
 حضرت غریب نواز قدس سرہ ضرور بیائید سردار سبک عرضداشت  
 لڑو انشاء اللہ تعالیٰ بعدہ ہمدیں محل ملائم این سخن فرمودند کہ  
 قبل از وصال حضرت صاحب قدس سرہ بدو سال قبل از وصال حضرت  
 صاحب بدو سال صاحبزادہ خواجہ محمود صاحب نبیرہ حضرت قبلہ عالم صاحب  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ در اینجا تشریف آوردہ ہند وقتیکہ سمت خانہ روانہ میشد  
 حضرت صاحبزادہ صاحب را فرمود کہ صاحبزادہ صاحب جی ہر گاہ کہ ہزار  
 حضرت قبلہ عالم غریب نواز رضی اللہ تعالیٰ عنہ روید از جانب بندہ بخندستہ  
 حضرت قبلہ عالم صاحب ہنقی اللہ تعالیٰ عنہ عرض نہائید کہ آرزوی بندہ  
 بسیار کہ یکبار بندہ را ہر بارہ مشرف سازند و خود بندہ از بہت ضعیفہ  
 طاقت اس ندارم کہ حاضر خدمت شوم اگر مرا قدر میل ہم طاقت سواری  
 اسب میبودی ہرگز ہمانندی مگر چہ کنم لاچار ہستم ہمدیں محل باز فرمودند  
 کہ یک سال در عین ماہ ساون حضرت صاحب قدس سرہ برای زیارت  
 حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تشریف میبردند راہ بہ سبب طغیان  
 دریا آب بسیار بودند چنانچہ چار چار کروہ گرد اگر دہلستان آب استاد  
 بود و چون حضرت صاحب قدس سرہ ہزار حضرت قبلہ عالم صاحب رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ ز سید صاحبزادہ میاں نور احمد صاحب فرزند حضرت صاحب قبلہ عالم  
 پرسید کہ حضرت امسال در راہ آب بسیار بود آنحضرت چہ طور آمدند

کروہ یعنی  
 کوس اکی  
 مسافت  
 چار ہزار  
 کی مسافت

حضرت صاحب در جواب فرمودند که عاجز آمده صاحب شما چه فرمائید این دریائی  
 آب بود اگر دریائی آتش بودی هم نمادی چون حضرت ایشان این فوائد تمام کرد  
 قوال را که جمله سردار ریگ آمده بود اشاره فرمود که کدام غزل بخوانید  
 و بنوقت سردار ریگ موصوف عرض کرد که غلام مولوی را روزی حالت آمده بود  
 و عرصه هفت روز در حالت سکر و بخودی بود چنانچه نماز هم از وی فوت شدی و در آن حالت  
 بخودی غزلی انشاء فرموده اگر مرضی مبارک باشد تا قوال بخواند  
 باز هم درین محل فرمودند که حضرت صاحب ما را نیز  
 روزی در منزل حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه حالتی و بخودی بحدی  
 طاری شده بود که از هر دو چشم مبارک ایشان قطرات خون جاری شدند و  
 هیچ حرکت و حس و چوایشان نماند و این حالت بخودی تا دیر ماند و در آنوقت  
 میاں نور احمد صاحب فرزند حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه هم حاضر بودند  
 آخر عاجز آمده صاحب نواب غیاث الدین خان را طلبیدند که مردی  
 نیاخی بود چون نواب مذکور نبیض حضرت صاحب را ملاحظه  
 نمود گفت که صاحب ده صاحب حال حضرت صاحب قدس سره  
 بعینهم همان حال قفسیه حضرت خواجه قطب صاحب رضی الله تعالی عنه  
 که در حالت سماع شهید شده بودند از آنکه در بعضی حضرت صاحب  
 هیچ حرکت معلوم نمیشود باید که تهیه تیمم و تکبیر کنی

کنید آخرو درین اثناء چون بانهض حضرت صاحب را ملا حظمه نمودند در نهض مبارک وی چیزی حرکت محسوس میشد آخر تدریجاً در تمام جسم مبارک ایشان حرکت محسوس شد و بهوش باز آمدند بهجود تشنگی فرمودند که وقت نماز بر من گزرشده است یا نه و پائی من بسوی قبله عالم رضی الله تعالی عنه نه شده مردم عرض کردند که نه پائی جناب سبقت قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنه شده و نه وقت نماز گزرشده حضرت فرمود الحمد لله قائده

مکتوبه کاتب حروف که این حکایت از مولوی فتح محمد شاه والہ نیز بدین مضمون شنیده ام مگر تفاوت است که مولوی فتح محمد گفت که هر دو چشم مبارک حضرت صاحب سرخ و اثر گویا بر آمده ، همچنان کشاده بودند تا اگر مگس بر آن نشست ام پلک خود را نمی زدند یعنی هر دو چشم مبارک ایشان مانند مردگان ، همچنان کشیده بودند که در ویلیج حرکت پلک زدن نبود نیز مولوی مذکور میفرمود که درین حالت بخودی سر مبارک ایشان برزانوی حافظ جمال صاحب ملکانی قدس سره بود و پائی مبارک ایشان برزانوی قاضی عاقل محمد صاحب قدس سره بودند و هر دو بزرگوار کف دست و پاء مبارک ایشان بهالبدن و ساجزاده میاں نور احمد صاحب قدس سره بالائی ایشان بادکش میزدند تا آنکه در آن حالت بخودی بیدار شدند و از شیخ غلام

۱  
مرد  
مرد  
لوگ  
مرد  
جمع

و از شیخ غلام رسول نیز ایحکایت بدین مضمون شنیدم و شیخ صاحب  
 فرمود که من از زبان مبارک ایشان هیچی شنیده بودم شاید  
 که حضرت ایشان امروز در وی اختصار فرمودند  
 روزی سخن درین افتاده بود که کار همه هر وقت موقوف اند  
 حضرت ایشان بر زبان مبارک را اندند که شخصی ملاسکه ادان  
 کاری از متوصلان مابود که در ملک کهران رفتن بود و در آن  
 جا همیشه ملائی میکرد و کدام زن را نیز در نکاح آورده بود آخر الام  
 روزی شخصی چوژا نام کهران که رئیس آن قوم بود نظر بر زن ملا  
 مذکور افتاد از آنکه منکوحه ملا مذکور حسین بود مشارالیه دل برو پاحت آخر  
 روزی ملا غریب را بناحق گشت و منکوحه وی را در عقد نکاح خود آورد  
 چون خبر بسمع مبارک حضرت غریبنواز قدس سر رسید سکوت کرده  
 هیچ فرمودند درین اثناء عرصه یکسال گذشت که روزی سه نفر  
 از آن قوم کهران وارد این جا گردیده و بخدمت حضرت غریبنواز  
 حاضر شدند خود بدولت از ایشان پرسید که کجا میروید ایشان عرض کردند  
 که سمت قصبه ههوا حضرت غریبنواز قدس سره باز پرسیدند که از انطرف  
 باز بدین راه آئید ایشان عرض کردند که بلی ازین راه خواهیم آمد حضرت غریبنواز  
 قدس سره فرمودند بسیار خوب اما باید که من نیز ملای شده روید ایشان  
 عرض کردند که بسیار خوب چون آن سه نفر بعد از چند یوم از طرف قصبه



قصبه بود و معاودۀ نمودند بخدمت حضرت عرب نواز قدس سره حاضر شدند  
 آنحضرت آنوقت بایشان فرمودند که چو را را بگوئید که آنوقت نبود که تو  
 مرید مرا گشتی الحال وقت آمد اگر فرزند پدر بستی مضبوط شو چون  
 حضرت عرب نواز این سخن تمام کرد آن هر سه نفر خست شده  
 رفتند بعد که چندین در میان آن قوم عداوت بر خاسته بایکدیگر  
 ایشان کشت و خون جاری شد حتی که صد ها مردم باهمدگر گشته شدند و چو را  
 نام مذکور نیز با جمیع اقارب خویش درین جنگ و جدال کشته شدند محمد یکم ازو  
 کسب نام و نشان نماند مگر دوسه نوزاد و اقارب نایبده باقی ماند بودند مگر  
 بلکه تمام قوم کثران آن هم خوار و پلاک و از ملک خود فرار و در بدر میگشتند و نیز  
 درین اثناء قوم مری که بسیار سرکش مردم است بر سر ایشان تاخت آورد  
 تمامی ملک و املاک ایشان تباہ کرده بتاراج بردند درین محل مولوی  
 خدا بخش غرض کرد که حضرت فضیل بن عیاض رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 در اوایل حال ریزی میکرد شبی بر سر راه نشسته بود که  
 یکی قافله میگرفت و شخصی از این قافله این آیت میخواندند  
 اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ حَتّٰی  
 اَنْ اٰیة تَنْزِلَ بِهِ بِسْمِ حضرت رسید ویرا در گرفت فی الحال تائب  
 شد حضرت ایشان فرمودند که احمد جام را قدس سره بفرست  
 چون وقت در رسید از فعل خود توبه کردم

روزی میفرمودند که امروز کسی سوداگر از قوم شیخ سکنه موسینری  
 از مشهد مقدس آمده و اوصاف مزار اقدس حضرت علی موسی  
 رضا قدس سره که از جمله دوازده امامان اند رضی الله تعالی عنهم  
 بیان میکند و میگوید که بر مزار مبارک آنحضرت زر و نقره بحد  
 و بسیار مرف شده و مردمان آنجا از حد زیاده معتقد ایشان اند  
 و هجوم مردم بسیار میباشد چنانچه هر وقت قدر دوسه هزار آدمی  
 از دور دور در آنجا موجود میباشند علاوه از مردم شهر  
 مشهد و نیز یک زنجیر گرد مزار آنحضرت شانده و به  
 هر غری از خونی و غیره که درون احاطه آن زنجیر بیاید امن و محاب  
 میشود و هیچ کس برو غرض ندارد مگر کلام زائرین آنجا مردم نتیجه اند  
 بمدرین محل ملائم اینست باز حضرت ایشان فرمودند که در جشت  
 گرد مزارات خواجگان مانیز زنجیر است هر غری که در می آید امن  
 میشود و هیچ کس برو تعرض نمی کند مگر الحال در آن تفاوت  
 افتاده از جهت آنکه سجاده آنجا قدری ادب نمی کند و درین محل  
 مولوی خدا بخش عرض داشت کرد که خواجگان جشت بسیار زبردست  
 و صاحب آئین و حاکم وقت بودند چنانچه در کتاب می نویسد روزیکه  
 حضرت ابویوسف جشتی رضی الله تعالی عنه در خانه کعبه رسید  
 بیت الله شریف از جای خود برخاست گرد آنحضرت طواف

طواف می نمود پس بجای خود باز رفت بعده حضرت نیز  
 برو طواف نمودند و این معامله را جمیع اهل حرم شریف پچشم خود  
 محاسبه میکردند ازین جهت قضا نوشته اند که اگر کعبه بجای خود نباشد هم  
 سمت آن صلوٰه جائز است درین محل حضرت ایشان فرمودند که اگر قضا  
 این حال را پچشم خود ندیدندی که قبول فرمودندی آمدم درین محل باز  
 تعریف خواجگان چشت فرمودند که جای علیه الرحمه در تفتات الانس  
 و تعریف خواجگان چشت مینویسد که چشتیان با خدا بار و از همه خلق  
 بهزار و چشتیان هم چنین بودند درینوقت مولوی خدابخش عرض کرد  
 که جای صاحب این قول را از شیخ الاسلام نقل کرده است و نیز  
 در تعریف چشتیان فرموده که چشتیان بی باک در کار خود چالاک  
 روزی در سفر پاکستان شریف که در موضع منگمری  
 نزول فرمود بودند وقت دوپایس خدام دسرخان آوردند درین  
 اثناء تکر تعریف حضرت بابا صاحب گنجشک صاحب رضی اللہ تعالیٰ اقتاد این  
 غلام عرض نمود که در کدام کتاب خاندان نقشبند علیه الرحمه نوشته دیدم  
 که روزی حضرت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنه مهمان حضرت بهاول الدین  
 زکریا ملتانی رضی اللہ تعالیٰ عنه شده بودند حضرت بهاول الدین زکریا دعوت حضرت  
 بابا صاحب قدس سره نمودند حضرت بابا صاحب قدس سره فرمودند که دعوت  
 مایان سماع است کدام سماع باید حضرت بهاول الدین زکریا قدس

قدس سره در آن وقت آدم خود را فرساده موالا را طلبید و موالا حاضر  
آمدند و سماع را در دادند حضرت بهاء الدین زکریا قدس سره از محفل برخاست  
بیک سونشت و تبله قرآن مشغول شد درینثناء بابا صاحب قدس سره  
سوارا حالتی در گرفت و در وجود آمد و روی مبارک خود را سوی حضرت بهاء الدین  
زکریا ملکانی قدس سره نموده فرمود که بجنب ای سهروردی بهاء الحق  
صاحب رضی الله تعالی عنه فرمود که نه جنب سهروردی تا جتبد عرش  
و کرسی بابا صاحب قدس سره روی سوی آسمان کرد و فرمود که بجنب  
ای عرش و کرسی درین میان حضرت بهاء الحق صاحب رضی الله تعالی عنه  
بی اختیار از تلاوة قرآن برخاسته در قفس آمد حضرت ایشان را  
تشهیدین این سخن بغایت در جوش آمد و طظه برد و چشم مبارک خود را  
از جوش بالا گرفته بودند یحده سر مبارک خود را فرود آوردند درین میان  
صاحبزاده محمود صاحب فرمود که اگر این بار هم بهاء الحق صاحب قدس سره  
از اینجا برخاستی نوبت بخدا رسیدی میگوید کاتب حروف که این  
سخن حضرت بابا صاحب قدس سره بهاء الحق صاحب قدس سره حضرت  
ایشان را چنین چسبیده بود که چند بار بار هم ذکر آن فرمودند  
روزی حضرت ایشان از دروازه خانقاه شریف  
بسوی مسجد برای نماز مغرب بروی آمدند ناگهان نظر مبارک  
حاجی ثبیل افتاد که جان خود را بچوهای سخت میزد برای کشن

از اینجا  
برخواستی

نفس خود این قائده وی بود که هر روز و شب با خود میکرد حضرت  
اینان فرمودند که درجائی بادشاهاں و سلاطین بحائب خانہ اسباب  
وانشاء گوناگون میباشد و در مکان این بادشاہ یعنی حفصہ صاحب  
قدس سرہ بحائب خانہ آدمیان است کہ از ہر قسم آدمی درینجا مہروداند  
و اہل ہارہ بسوئی حاجی ٹیل مذکور کمر دند و نیز چند اشخاص دیگر  
را یاد فرمود بحدہ فرمودند کہ این ہر جوب زدن طریقہ نفس کشی  
نیست و این بیت خوانند بلیت ہر پنج نہ کشت نفس را جز ظل ہرینہ  
و این این نفس کش را سخت گیرند و ہمہ درین محل فرمودند کہ  
نفس و شیطان حضرت منصور بصورت دو سگان لاغر ہمراہ ایشان  
میگردیدند در میان مولوی یار محمد صاحب بندپی والہ عرض نمود کہ روزی  
حضرت منصور صاحب قدس سرہ ہر کسی مہمان شدہ بود ان شخص  
این ہر دو سگانرا کہ ہمراہ ایشان بودند بغایت خدمتگزاری کرد و قہیکہ حضرت  
منصور صاحب قدس سرہ ازانجا روانہ شدند کسی ازان شخص پرسید  
کہ چرا خدمت این دو سگان بسیار نمودی ان شخص در جواب گفت  
کہ شما نمی دانید این سگان یک نفس حضرت منصورست و دیگر شیطان  
اوپس من ہر خدمتگزاری او نکردی

کسا روزی گوہر فقیر را دورہ جنون در گرفتہ بود چنانکہ عادت وی بود کہ  
در ہر ماہ یک کثرت بران دورہ جنون عائد میشد و دران ایام بشعر



شعر اشعار مالا یعنی بی سرو سامان صحت میگفت و از اکل و شرب بهیچیزی  
 خبر نداشت حضرت ایشان فرمودند که جائی حضرت ما عجائب خانه مردمان  
 است که از هر قسم آدمی درین جا میخوانند و اشاره بر سویی گوهر نقره کردند بعد  
 اشاره بر سویی نایل کردند فرمودند که اینچنین شخصی در جهان کسی ندیده  
 باشد که با وجود آنکه دانا و هوشیار و خوانده است و خود را ثب و روز  
 بهیچوبهائی سخت میزند و میگوید که من نفس خود را میکشم و ازین خبر نه دارد  
 که نفس بر کم خورن گشته میشود یا بهیچوب زدن این نیست مگر شتر  
 نفس است همدین محل ملائم این منی فرمودند که هر کلام حضرت صاحب  
 ما جامع بود از هر چه میفرمودند و آن کلام ایشان این است که اکثر بزرگان  
 مبارک را اندیدی که اللہ ہاتھوں چھوئے یعنی اللہ تعالیٰ ماہاں را از دست  
خود نگذازد و دیگر میفرمودند کہ اللہ تعالیٰ دھارٹی نفس دی کنوں  
 امان دیوے یعنی از حمله و یغمائی نفس امارت دهد روزی سخن درین افتاده  
 بود کہ کار موقوف بر عقیده و ظن است درین محل حضرت ایشان فرمود کہ از  
 فلاں شخص شنیدہ ام کہ در لاهور دو درویش میبودند یکی ہمیشہ میخندید  
 و دیگر میگریست و آنکہ میخندید و گریست میگفتند روزی آن درویش گویا  
 با ہم ملاقی شدند آنکہ ہمیشہ میخندید گفت حسنو ہمسٹا چھوڑ دے  
 رونے کی دی دیر ہیچیت نہ کسی نہ پایا ہنس کر یار پیار اہمیت نہ  
 حسن جواب داد رونا ہنسنا ایک ہے مت کوئی جانے دو

کسی نہ پایا پس کرسی تے پایا رو ہمدریں محل مولوی یار محمد صاحب

ہندی وار عرضداشت کرد کہ جنیں شنیدہ ام کہ حضرت عیسیٰ و یحییٰ

علیہما السلام ہمعزمان بودند و عادت حضرت عیسیٰ علیہ السلام ہمیں بود

کہ ہمیشہ میخندید و یحییٰ علیہ السلام ہمیشہ میگریست روزی ہر دو با ہم ملاقی

شدند عیسیٰ علیہ السلام یحییٰ علیہ السلام را فرمود کہ شمارا چہ بلا شنیدہ

کہ ہمیشہ می نالید و از رحمت خدا چہیں مایوسی حضرت یحییٰ علیہ السلام گفت

کہ شما چرا ہمیشہ میخندید مگر از خوف خدا نمی ترسی و از و در الابیستی و از یکدیگر

اثبات دلائل میگردند آخر الامر ہر دو پیغمبران منتظر وحی شدند دریں تفاو

عازل شد کہ انا عند ظن عبدی بنی آخر کار عیسیٰ علیہ السلام را حق

تبارک و تعالیٰ از پیدا کفار رہانیدہ بر آسمان برد و یحییٰ علیہ السلام

از دست کفار بشہادت رسید دریں محل حضرت ایشان فرمودند کہ ای یحییٰ

از کی است و ایس حدیث فرمودند لَا تَحْرُکْ ذَرَّةً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی

ہر امر سیدہ او است تعالیٰ شانہ بعدہ ایس بیت فرمودند بگوئی گُل چہ سخن

گفتی کہ خندان است بے بغضیب چہ فرمودی کہ گریان است بے دریں محل

مولوی یار محمد باز عرض نمود کہ در کتابہا میسویسند کہ بندہ در اختیار بی

اختیار است دریں محل بندہ عرضداشت کرد کہ مولوی جامی علیہ الرحمۃ

یزایں مدعا را دریں رباعی ادا فرمودہ سہا سگھے بر چند باختیار مشہور

من و ز منہب جبر جبریاں دورم من بے مجبورم ز اختیار مسرورم من بے اختیار

با دعوی اختیار مجبوراً من

روزی میفرمودند که وقتی شخصی از مریدان ملائی کوٹہ وال صلح پشاور  
نزد من آمده و چند مسائل یعنی بیعت نه مسائل پیش کرد و گفت که  
ملائی کوٹہ وال موافق این مسائل عقیده دارد و اخوند سواحی  
ایشان را به اعتقاد این مسائل کافر گوید و من مرید ایشانم آنحضرت درین چه  
امر میفرمایید اگر فی الواقع باین اعتقاد این مسائل ملائی کوٹہ وال کافر  
بیست نام از او مرتد شده تسبیح بیعت نمایم و اگر نه بیعت خود را چنان بر  
حال خود گذارم تسبیح نه سازم حضرت ایشان فرمودند که من آنشخص را  
دشنام ادا دم و گفتم که ای کمیوت تحقیق و تفتیش این امر قبل از مرید شدن  
جراہ کردی که آیا این شخص کافر است یا مسلم و قتیکه مرید شدی پس چرا  
تحقیق عیب جوئی بیر خویش مینمائی تحقیق این امر قبل بیعت باید نه بعد  
از بیعت الحال شمارا ننشاید که تفتیش حال ایشان کنید و مرتد شوید و قتیکه  
شخصی مرید کسی شود سپس و بکن شاید که از او برگردیم یک باشد خواه بد  
از آنکه دنیا چند روزه است بهر طوریکه باشد گزشتنی است پس باید  
که بایشان بسر بُرد خود فردا بروز حشر حال هر کس از هر چه باشد  
معلوم خواهد شد نه بدنی اگر کدام شخص را بازن زشت اتفاق نکاح افتد  
همدرین دنیائی چند روزه بهر طوریکه باشد باو بسر میبرد پس همراه  
بیر خود چرا نه بُرد همدرین محل ملائم این حکایت

این سختی فرمودند و قنیکه شیخ صفای زنار بگردن خود نهاد  
 همراه ایشان شصت یا هفتاد خلیفه بودند سوای مریدان او شیخ  
 صاحب ایشان فرمودند که شما احوال بی کار خود روید از آنکه هر چه  
 حصول مقصود شما یا باین جانب متعلق بود از دین و دامن  
 و غیره آن از من منتفی شده مناسب که احوال در بی مقصود خویش  
 بروید همه خلفاء و مریدان وی به اطراف جوانب منتشر شده رفتند  
 مگر یک مرید ایشان همراه ایشان ماند و ترفند شیخ صاحب آنرا نمود که  
 شما بجز آن روید آن مرید عرض کرد که ای شیخ من نه طالب دین هستم  
 و نه طالب ایمان و غیره من محض عاشق و طالب ذات توام دیگر  
 مرا هیچ (۱) در کار نیست این سخن مرید شیخ و صدق و اخلاص وی  
 حق تعالی را پسند آمد و در حال تقصیر و گناه شیخ را معاف فرمودند  
 و بزرگوارتر از پیشتر زانکه و برتر نمودند  
 همدرین محل فرمودند که مولوی امام الدین با وجود آنکه از حضرت صاحب  
 قدس سر مجاز بودند بر علم ظاهری حضرت قاضی محمد عاقل صاحب  
 رضی الله تعالی عنه فریفته شده مرید ایشان گردید و از حضرت غریب  
 نواز قدس سره ارتداد آورد و ازین خبرنداشت که علم ظاهری پیش  
 علم باطنی هیچ حقیقت ندارد و از آنکه علم ظاهری کیسی است که در

در مدرسه انگریزی و غیره هم حاصل میشود بخلاف علم باطنی الفرض  
 بر چند که مولوی شمسوار و غیره مولوی امام الدین را ملامت می کردند  
 و میگفتند شما علم ظاهری حضرت صاحب را چه دیدید که علم ظاهری کم دارند  
 او در جواب میگوید که بیشک حضرت صاحب علم ظاهری خوب داشت  
 مگر قاضی صاحب در علم ظاهری دستی عظیم دارد القصه روزی  
 این سخن بسع مبارک حضرت صاحب قدس سره کسی رسانید که امام الدین  
 رفته حریر قاضی صاحب رضی الله تعالی عننته حضرت صاحب را از استماع  
 این سخن سخت جلال آورد فرمودند که مولوی امام الدین دیوانه است  
 که خدا را و گذاشت و بگر جارت بعد که گفت یکدست مبارک را  
 بردگیری زد و فرمود که ~~مصلح~~ دو ملا مرغی حرام یعنی در میان دو ملا مرغی  
 حرام میشود از آنکه یکی گوید چنین باید کرد و دیگری گوید چنین باید کرد  
 درین گفتگو مرتعی می میرد و حرام میشود بجز گفتن این سخن حضرت  
 غریب نواز قدس سره مولوی امام الدین دیوانه شد حتی که زنجیر به  
 پائی او انداختند هر چند که علاج معالجه کردند سودی نداشت روزی  
 حضرت غریب نواز در مکه شریف بخدمت مہال نور حسن صاحب فرزند  
 حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه تشریف برده بودند که صاحبزاده  
 صاحب نور حسن صاحب بخدمت غریب نواز عرض نمودند که یا  
 حضرت مولوی امام الدین غریب الحال از حد زیاده هلاک شد



اگر تقصیر + و عفو فرمائید من اورا حاضر آرم حضرت غریب نواز  
 قدس سرہ ازین سخن نہایت درجوش آمد و بجز دشمنیدن این سخن  
 برخاستند و روانہ شدند حتی کہ از بسیار می جلال یکی کنش در پائی  
 مبارک کردند و دیگر بر جائی خود باز گزاشته رواں شدند و  
 فرمودند کہ صاحبزادہ جی درین امر بندہ را معاف فرمائید کہ این  
 سخن رشہ ندارد از آنکہ مولوی امام الدین بمن یک نوع انگشت  
 تمانی کردہ بود من بچنین میخ ویرازدم کہ ریزہ ریزہ شد خارج  
 خواہد شد نہ سالم آخر حضرت غریب نواز قدس سرہ از انجا روانہ شد  
 و مولوی مذکور در آن حالات دیوانگی بمرد بعدہ زن امام الدین  
 مذکور بایسر خود محمد علی نام کہ در آن اناام خور سال بود  
 در اینجا بخدمت حضرت غریب نواز آمدند و برای عفو تقصیر خویش  
 عریضہ پیش کردند و در آن ایں بہت نوشتہ بود و یلیت  
 گنہ بود مرد سہگلارہ را بنہ جہتاواں زن و طفل بیچارہ را بنہ  
 حضرت غریب نواز قدس سرہ را بر حال ایشان رحمت آمد  
 و گنہ ایشان عفو فرمودند و نیز از بسر مولوی مذکور  
 برسیدند کہ چیزی سبق میخوانی عرض نمود کہ بلی یا حضرت  
 چیزی میخوانم حضرت غریب نواز فرمودند کہ خوب سبق  
 بخوان و دعا ہم فرمودند کہ بسو اللہ تعالیٰ ترا خوشحال خولہ

داشت روزی میفرمودند که مزار و گنبد مولوی امام الدین  
مذکور که درون احاطه خانقاه شریف حضرت عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
تعمیر شده و او در اینجا مدفون یافته بواسطه صاحبزاده میاں غلام  
غلام فخر الدین صاحب است که با فرزندانش رابطہ دوستی داشت  
و این واقعہ بسبب مبارک حضرت غریب نواز کسی رسانیده و نہ  
حضرت غریب نواز بچشم خود دیده کہ دریں ایام رفتن حضرت  
غریب نواز قدس سرہ بسبب مہار شریف بہ سبب کبر سنی معطل  
شده بود و نہ مدفن و گنبد مولوی مذکور درون احاطه خانقاه مبارک  
حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ کی تعمیر رسیدی از آنکہ حضرت غریب  
نواز از فعل مولوی مذکور بجد جلال چسبیده بود کہ صرف شنیدن  
نام مولوی مذکور اگر حیانا کسی بر زبان راندی بغایت در جوش  
و جلال آمدی و چہرہ مبارک ایشان دگرگون شدی ازین سبب  
نام مولوی مذکور کسی از خوف پلش ایشان فرمودند بر زبان  
نہ راندی و نہ ذکر وی کردی ہمہ درین محل حضرت ایشان  
فرمودند اگر چہ مدفن و گنبد مولوی مذکور درون احاطه خانقاه مبارک  
ساختند مگر گنبدش مسدود الباب بہمانہ از آنکہ درون گنبد وی  
یک قسم مورچہ اسرخ بکثرت میباشند ہر کسی کہ درون وی

برای فاتحه خواندن رود مورچائی مذکور بروی چسبند و پیرا  
 می‌گزیند آخر الامر لاچار آن شخص بی تاب شده و ایس بهر می‌آید  
 روزی سخن در کشف و کرامات اولیاء افتاده حضرت  
 ایشان بر زبان مبارک راند که مردم و بابی از منکر اولیاء راند  
 که ایشان آن اولیاء ندیده اند که زان کشف و کرامات صادر  
 می‌شدند و رن منکر ایشان زگشتندی مگر چونکه احوال اولیاء الله  
 بهمه مخفی شدند ازین جهت مردم و بابی هم منکر آمدند و این  
 بیعت خواهند شد گمربودی و آفتان امرکن : از جان گم گشته بودی  
 این سخن : احوال چون و آفتان امرکن گم گشتند یعنی مخفی شدند  
 مردم هم از ایشان باکار آمدند <sup>بهمه</sup> درین ذکر مقامات  
 و حالات کشف و کرامات و کیفیت ظهور خرق عادات حضرت  
 خواجه تونسوی قدس سره العزیز افتاد حضرت ایشان بر زبان  
 مبارک راند که مولوی دادار بخش میگفت که جناب حافظ محمد علی شاه صاحب  
 خیر آبادی مثنوی شریف را بسیار دوست میداشت و اکثر اوقات و پیرا  
 مطالعه میفرمود و میگفت و میگفت که مرا فیض روحی از جانب مولانا  
 روم صاحب رضی الله تعالی عنه حاصلست و نیز مولانا روم صاحب  
 باینجانب ارشاد فرموده که برونها خود را در عقد بیعت حضرت  
 خیر الاولیاء قدس سره باید کرد و در سبک سلسله ایشان داخل

داخل شوید از بجهت بنده مُرید ایشان گشته و در سلک غلامی ایشان داخل شده  
 مولوی مذکور گفت که روزی من از محمد علی شاه صاحب رضی الله تعالی عنه  
 سوال نمودم که در میان حضرت مایعنی خواجه تونسوی و مولانا  
 روم صاحب رضی الله تعالی عنهما چه فرق است آری مسئله را شاه صاحب  
 بنایت رتبه ده و ملال خاطر گشته فرمود که از چنان سوال  
 کردن بپرهیز که مرا کافر کنی چند ساعت برس  
 بگذشت که مرا باز طلبید و گفت که مولوی هیچ مشکلی نیست  
 که بمن رو نموده و استدراج او حل آن از مولانا روم طلبیده  
 و آن مشکل حل نه شده باشد و همچنین هیچ کاری و مشکلی  
 نیست که بر بنده رو آورده و التجا بر آن بجانب حضرت خواجه  
 تونسوی قدس سره برده شد و آن با انجام نه رسیده  
 مگر همین قدر فرق است در میان این هر دو بزرگوار که  
 هر کاری و دشواری که حل و کشود آن مولانا صاحب رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ  
 توجه میفرمایند حضرت مایعنی خواجه تونسوی قدس سره العزیز آنرا  
 بخند و تبسم حل میفرمایند همدرین محل ملائم این معنی اینکایت فرمودند  
 که سالی در ملک اساک باران بود و مردمان شهر چشتیان مردوزن  
 برای دعاء طلبی بارش جمع شده و التجاء بحضور حضرت صاحب قدس  
 سره آورد حضرت صاحب قدس سره در آن وقت مطایبه فرمود

فرمود که موی سرفلاں عجزه یافته ضیفه سازند فی الحال بازش خواباند  
 (شد) همو نوقت زنجان چشیاں گرد ایں عجز شدند و آنرا گرفته موی سرو را  
 بزور زلفاں ساخته بانند بجز دیانتن موی سروی بارش باری گرفت  
 و تاد و شب و روز موی سر ایں عجز ز نکشادند و بارش بهچنان بسیار  
 حتی که مکانها و دیوارها مردم اندام در گرفتند بعده سر ایں عجز را  
 کشادند و بارش هم منقطع گردید بهمدیس محل قصه عبور دریائی  
 آنحضرت صریح نواز قدس سره که در میان عالم مشهور است  
 آغاز فرمودند و گفتند من نیز در ایں سال همراه حضرت صاحب  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ بودم چون دریائی سندھ رسیدیم کشتی برگزر  
 موجود نبود از آنکه حاکم وقت همه کشتیها را بیکار گرفته بود و اینج  
 کشتی فارغ نبود درینوقت حضرت صاحب قدس سره العزیز و جل  
 درویشاں پیر لبشان و متحر که ایں وقت چه تدبیر کرده شود از آنکه  
 باز رفتن بکدام آبادی هم دشوار و درینجا نزول هم دشوار آخر الامر  
 قدری توقف نمودیم و در ایں اثناء بعض درویشاں برای غسل و  
 نشستن جامها بدریاشند چه بیند که آب دریا با لکل افتاده و کم شده  
 بود حتی که تاناف و مکرگاہ مردم بر سید آخر درویشاں اینحالت را  
 بحضور حضرت صاحب قدس سره عرض نمودند که آب دریا با لکل  
 کم شده است اگر حضرت ارشاد فرمایند تا عبور کنیم

حضرت صاحب قدس سره ارشاد فرمودند که خوب است عبور نماید  
 پس همه درویشل با جمیع اسباب و مرکب بدریا عبور نمودند مگر یک  
 حضرت صاحب رضی الله تعالی عنه تا وقتی نشسته بودند که همه درویشان  
 و مال اسباب عبور کردند و من نیز همراه حضرت صاحب رضی الله تعالی  
 عنه نشسته بودم بعد از آن مردم چند کشتک گیاه آورده و با یکدیگر  
 یکدیگر بسته و مانند کشتی ساخته و چند نفر شناور را نیز حاضر  
 آمدند حضرت صاحب و اینجانب را بر آن پشتکها سوار نموده از  
 دریا عبور نمودیم در اثنا راه حضرت صاحب قدس سره  
 بخاریه خان نام شخصی مطایبه نمودند که سبحان الله این دریا  
 غازیخان است که این جانب را راه داد غازیخان هم جواب  
 مطابق صحنه مقتضای حضرت صاحب رضی الله تعالی عنه داد  
 و گفت آری این جانب را همه حال دریا از همه وجه معلوم است  
 و از همه دستور وی واقع استم همسری محل حضرت  
 ایشان باز فرمودند که مشرب حضرت صاحب قدس سره در هر چیز  
 اخفاء و استتار بود هر ساری و کرامتی که از این شان بظهور پیوستی  
 در پرده بودی کدام سبب ظاهری را بهانه ساخته آن شمار را  
 با نجام رسید رسانیدی و ملائم



و ملائم این معنی اینجاست فرمود و استشهاده آورند که درین  
 علاقه مزار بزرگے است کہ آنرا سرخر پیر گویند و متعلق مزار  
 چاہی است پس ہر کسی را در زمان حضرت صاحب قدس سرہ  
 سبک دیوانہ میکرد و التجاء بحضور حضرت صاحب غریب نواز می  
 می آورد اورا میفرمودند کہ برو باب چاہ سرخہ پیر غسل کن چوں  
 آن شخص بچاہ سرخہ پیر غسل میکرد فی الحال نشناہ یافت این شخص  
 یک حیلہ سازی ظاہر بود و در نوازل ہمہ طرف خود آنحضرت  
 غریب نواز قدس سرہ بود درین شخصی ہندوستانی سوال کرد کہ  
 یا حضرت حشرت خواجہ بزرگ اجمیری نائب رسول فی الہند  
 و حضرت غوث پاک شیخ عبدالقادر گملانی قدس سرہ باہم  
 ملاقی شدہ بودند یا نہ حضرت ایشان فرمودند کہ در ملاقات ایشان  
 ہایکدیگر اختلاف است و اما در ہم زمانی ایشان شک نیست کہ  
 ہمنہ زمان بودند و ہم در میان عوام الناس این سخن مشہور است  
 کہ ایشان با یکدیگر ہمیشہ زادگان بودند مولوی خدا بخش  
 عرض نمود این سخن غلط مشہور است  
 از آنکہ از پیچ کتابے ثابت نمی شود

بمدرس محل حضرت ایشان باز فرمودند  
 که این سخن اگر صحیح شود هم قرب ظاهری  
 است که چندان قابل اعتبار نیست مگر البشائر  
 قریبی دیگر که عبارت قربت الی الله است  
 که دروغ را گنجایش نیست  
 واقع بود